

## تعدد وکلای دادگستری و چالش ابلاغ و احتساب مبدأ مهلت‌ها و مواعد

(نقد و بررسی چند رأی دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان تهران)

حسن محسنی\*

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۰۷

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۶

### چکیده

اصل ابلاغ به همه و نیاز شناسایی اثر برای ابلاغ به همه و منفعت یکنواخت کردن جریان دعاوی و رسیدگی‌ها، دفاع از دیدگاهی را تقویت می‌کند که بر ضرورت ابلاغ به همه وکلای دادگستری و شناخت حق اقدام ایشان تا زمانی که دیگری اقدامی ننموده است، پای می‌فشارد. رویه عالی‌ترین مرجع قضایی کشور (شعب پنجم، هشتم و دهم دیوان عالی کشور) و نیز شماری از دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (شعب دهم و چهل و نهم)، چندگانه است و بر مواد و اصول گوناگونی پشتوانه دارد. برخی شعبه‌ها بر بنیاد اصول و تفسیرهای حقوق مدنی و برخی بر اساس تکالیف اخلاق حرفه‌ای وکلا به اثر و کفایت ابلاغ به وکیل اول یا وکیل دوم رسیده‌اند. این نوشته رأی‌ها و استدلال‌هایشان را مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد و بر جدایی حقوق آیین دادرسی از حقوق مدنی تکیه می‌کند.

### کلیدواژه‌گان:

اقدام تنهایی، اقدام با هم، اصل ابلاغ به همه، تعدد وکیل، یکنواختی جریان.

---

\* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

### مقدمه

اگر شخصی دو وکیل دادگستری داشته باشد و به هر یک اختیارات را منفرداً (به تنهایی) بدهد یا اینکه مجتمعاً (به همراهی) با دیگری او را وکیل نماید، در حقوق مدنی و در حقوق آیین دادرسی مدنی رویکردها متفاوت است. استدلال برخی همچون استدلال در حقوق مدنی است که در انفراد به تقدم و تاخر یا همزمانی یکی نسبت به دیگری نظر می‌افکند و اقدام یک وکیل بدون همراهی دیگری در وکالت مجتمعاً را معتبر نمی‌داند. دسته‌ای دیگر، میان این دو با تأکید بر شناخت اثر برای ابلاغ و هدف یکنواخت کردن جریان، تمایز ایجاد نموده و باور دارند که تحلیل‌های حقوق مدنی در حقوق دادرسی راه ندارد.

همین اختلاف تا حدی در رأی‌های مراجع قضایی دیده می‌شود. شعب دیوان عالی سه دسته استدلال دارند؛ شعبه پنجم تاریخ ابلاغ را همان تاریخ ابلاغ به اولین وکیل می‌داند، خواه وکالت مجتمعاً (به همراهی هم) یا منفرداً (به تنهایی) به دو وکیل داده شده باشد. شعبه هشتم آن دیوان در صورتی که وکالت وکیلان مجتمعاً باشد، عمل یکی بدون دیگری را نامعتبر می‌داند. شعبه دهم نیز به لحاظ لزوم حفظ حقوق قانونی موکل، ابلاغ به وکیل اول را بسنده می‌داند.

رویکرد دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران اندکی متفاوت است؛ شعبه دهم این دادگاه ابلاغ به وکیل دوم را مؤثر در احتساب مبدأ مهلت دانسته و شعبه دهم در فرض حق اقدام انفرادی وکلا، ابلاغ اول را صحیح می‌داند. هر یک از شعب دیوان عالی و دادگاه تجدیدنظر برای رویکرد و سخن خود استدلال‌هایی بیان نموده‌اند.

به باور پژوهنده، اینکه مقررات حقوق آیین دادرسی همچون حقوق مدنی نباید تفسیر شود، ریشه در ماهیت اصول و قواعد آیین دادرسی و این مهم دارد که نقش وکلای دادگستری در حقوق امروز کاهش یافتنی به نیابت و نمایندگی همچون وکالت در حقوق مدنی نیست.

در این نوشته که بی‌گمان یکی از چالش‌های دادگستری است و نتیجه آن بر حقوق و منافع اصحاب دعوا و مسئولیت حرفه‌ای وکلا اثر دارد، تلاش شده است حقیقت حکم ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی، «اصل ابلاغ به همه»، «شناخت اثر برای ابلاغ به همه»، «تسری ملاک

ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی بر سایر موارد» و هدف «یکنواخت کردن جریان» آنچنان که در دکتترین حقوقی تلویحاً آمده است، مورد ارزیابی قرار بگیرد.<sup>۱</sup>

گرچه بررسی کامل حقوق فرانسه موضوع این نوشته نیست، در جایی رویکرد نظام حقوقی فرانسه به پرسش این نوشته که وکالت دادگستری را نمایندگی در انجام اعمال آیین دادرسی می‌داند، از دیدگان می‌گذرد. در حقوق این کشور، تعدد وکلا موجب تعدد ابلاغ نیست و یکی از وکلا باید در انجام اعمال آیین دادرسی مسئولیت دریافت ابلاغیه‌ها و اخطاریه‌ها را بپذیرد.

بر این بنیاد، نخست گزارش پنج رأی از دیدگان می‌گذرد<sup>۲</sup> و سپس نقد و بررسی مبانی قانونی و استدلال‌های شعب در هر یک از رأی‌ها مورد کنکاش قرار می‌گیرد و سرانجام، در راستای نقد و بررسی رأی چهارم، نتیجه مورد نظر نگارنده از دیدگان می‌گذرد.

## ۱. گزارش‌ها و رأی‌های دیوان عالی و دادگاه تجدیدنظر استان تهران

پنج گزارش و پنج رأی، از عالی‌ترین مرجع قضایی (دیوان عالی کشور) و دادگاه تجدیدنظر استان تهران، موضوع این بخش است.

### ۱.۱. گزارش پرونده نخست: ابلاغ به وکیل دوم به جهت اقدام وکیل اول اثر ندارد.

شخصی برای صدور رأی در خواسته‌ای، به شعبه هشتم دادگاه عمومی اراک دادخواست می‌دهد که منجر به حکم به محکومیت خواندگان می‌شود. خواننده دو وکیل داشته است. یکی از وکلا از این رأی تجدید نظرخواهی نموده و شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان مرکزی تجدید نظرخواهی را رد می‌کند. متعاقباً احد از محکوم علیه‌ها همین رأی، با توجه به گذشت مهلت تجدیدنظر و اینکه خواسته بیش از بیست میلیون ریال است، برابر بند ۱ قسمت «الف» ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی، از رأی فرجام‌خواهی می‌کند. وی ظاهراً مبدأ مهلت تجدیدنظرخواهی

۱. دوستداران مقوله مسئولیت مدنی وکلای متعدد نوشته زیر را ببینند:

عابدی، محمد و سمیه اکبریور سکه، **مسئولیت وکلای متعدد**، فصلنامه وکیل مدافع، زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱۵، صص. ۱۰۹-۱۳۶.

۲. همه گزارش‌ها و رأی‌ها از بانک آرای پژوهشگاه قوه قضائیه تهیه شده است. گزارش‌ها در اینجا اندکی کوتاه شده است:

<http://j.ijri.ir>

برای سپری شدن و رسیدن به فرجه فرجامی را ابلاغ به وکیل دیگر اعلام می‌نماید. شعبه پنجم دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۱۸۶۰۰۸۹۰۰۹۰۹۹۷۰۹۲ مورخ ۱۳۹۲/۴/۲ چنین رأی می‌دهد: «در خصوص فرجام‌خواهی آقای [...] نظر به اینکه دادنامه فرجام خواسته به دلالت برگ ۲۲۳ پرونده در تاریخ ۱۳۹۱/۱/۱۴ به احد از وکلای فرجام‌خواه که در مرحله بدوی وکالت وی را به اتفاق وکیل دیگری مجتمعاً و منفرداً داشته‌اند، ابلاغ شده است و بنابراین ابلاغ بعدی که به تاریخ ۱۳۹۱/۱/۲۲ به وکیل دوم صورت گرفته تأثیری در موضوع نداشته، تاریخ ابلاغ همان تاریخ ابلاغ به وکیل اولیه است که مجتمعاً-منفرداً وکالت داشته و به علاوه دارای حق فرجام‌خواهی نیز بوده است و تبصره ماده ۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی هم متضمن این معنی می‌باشد، بنا علی هذا و توجهاً به مراتب مذکور، فرجام‌خواهی اصیل در دعوا (موکل) در تاریخ ۱۳۹۱/۲/۲۸ در خارج از فرجه مقرر قانونی به عمل آمده و لذا در اجرای قسمت اخیر ماده ۲۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی<sup>۱</sup> پرونده به شعبه مربوطه اعاده می‌گردد تا نسبت به آن اقدام مقتضی معمول گردد».

## ۱.۲. گزارش پرونده دوم: بی‌اعتباری اقدام وکیل پایه یکی که مجتمعاً حق اقدام دارد با وکیل پایه دو در دیوان عالی به جهت فقدان سمت

زنی دادخواستی به طرفیت همسر خود به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش برای اجرای صیغه طلاق به شعبه دوم دادگاه خانواده اسلام‌شهر می‌دهد که منجر به این گواهی نیز می‌گردد. دادنامه به زوج ابلاغ می‌شود که پس از انقضای مهلت تجدیدنظر و در خلال مهلت فرجامی دو وکیل دادگستری با تقدیم دادخواست و لایحه فرجامی نسبت به آن فرجام‌خواهی می‌نمایند. شعبه هشتم دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۳۹۸۰۰۳۹۸۰۰۶۸۰۰۹۰۹۹۷۰۹۲ مورخ ۱۳۹۲/۲/۱۳ چنین رأی می‌دهد:

«در خصوص فرجام‌خواهی [...] نظر به اینکه مندرجات وکالت‌نامه پیوست پرونده مبین آن است که زوج فرجام‌خواه طبق قرارداد تنظیمی دو وکیل دادگستری برای خود انتخاب نموده و چون در این قرارداد به هر یک از وکلای انتخابی مستقلاً و منفرداً حق اقدام و اجازه وکالت تفویض نشده، لذا وکلای انتخابی زوج فرجام‌خواه با لحاظ ماده ۶۶۹ قانون مدنی و ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی مجتمعاً از جانب زوج فرجام‌خواه حق اقدام داشته و اقدام انفرادی و مستقل هر

۱. درست ماده ۲۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی است.

یک از آنان بدون دخالت دیگری در خصوص موضوع وکالت فاقد اعتبار قانونی خواهد بود و نظر به اینکه خانم ح.س. احد از وکلای انتخابی زوج فرجام‌خواه به دلالت مندرجات وکالت‌نامه ابرازی دارای پروانه وکالت پایه دوم مأخوذه از مرکز امور مشاوران حقوقی قوه قضائیه بوده که حسب مفاد ماده ۲۵ آیین‌نامه اجرایی قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و ملاک بند ۲ ماده یک قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ حق اقدام در مرحله فرجامی را نداشته و مجاز به وکالت در دیوان عالی کشور نبوده و بدین لحاظ سمت ایشان به‌عنوان وکیل فرجام‌خواه در این مرحله از دادرسی منتفی محسوب می‌گردد و وکیل انتخابی دیگر فرجام‌خواه یعنی خانم ف.الف. علی‌رغم اینکه وکیل پایه یک دادگستری و قانوناً مجاز به وکالت در دیوان عالی کشور بوده، به جهت اینکه منفرداً و مستقلاً از جانب زوج فرجام‌خواه به ایشان تفویض وکالت نشده، لذا به تنهایی به‌عنوان وکیل فرجام‌خواه ذی‌سمت محسوب نبوده و فرجام‌خواهی مطروحه از طرف ایشان به لحاظ فقدان سمت قانونی قابلیت استماع و رسیدگی ندارد [...]».

### ۱.۳. گزارش پرونده سوم: ابلاغ به وکیل دوم به این جهت که وکیل اول باید به فکر حفظ حقوق موکل خود باشد، اثر ندارد.

دو وکیل دادگستری در پرونده کلاسه ۹۱۵۰۱۲۶۲ شعبه اول دادگاه حقوقی سرخس به وکالت، دعوی طرح می‌کنند. دادگاه حکم به رد دعوا صادر می‌نماید. این رأی در تاریخ ۹۲/۱/۲۹ به یکی از وکلا و در تاریخ ۹۲/۲/۱۰ به وکیل دیگر ابلاغ شده است. با فرجام‌خواهی، پرونده به شعبه دهم دیوان عالی کشور فرستاده می‌شود. شعبه دهم دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۰۵۰۵ مورخ ۱۳۹۲/۸/۱۴ این گونه رأی می‌دهد:

«[...] وکلای فرجام‌خواه منفرداً یا مجتمعاً حق فرجام‌خواهی از دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۵۱۸۵۵۰۱۶۳۰ شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان سرخس را داشته‌اند. دادنامه مذکور در تاریخ ۱۳۹۲/۱/۲۹ به منشی آقای و.ب. احد از وکلای فرجام‌خواه ابلاغ قانونی شده بعد در تاریخ دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۲ به وکیل دیگر آقای ح.الف. در تاریخ ۹۲/۲/۱۰ ابلاغ گردیده وکلای مذکور مجتمعاً طی دادخواست تقدیمی مورخه ۹۲/۳/۹ با اعلام اینکه تاریخ ابلاغ دادنامه فرجام‌خواسته ۹۲/۲/۱۰ می‌باشد، مبادرت به فرجام‌خواهی نمودند. نظر به اینکه هرچند اگر تاریخ ابلاغ دادنامه فرجام‌خواسته تا تاریخ ۹۲/۳/۱۰ محاسبه شود دادخواست داخل در مهلت قانونی می‌باشد، اما چنانچه تاریخ ابلاغ دادنامه به وکیل دیگر که تاریخ ۹۲/۱/۲۹ ابلاغ گردیده

محاسبه شود، دادخواست خارج از مهلت قانونی فرجام‌خواهی تقدیم گردیده و از موارد صدور قرار ردّ دادخواست می‌باشد. با کیفیت فوق به نظر می‌رسد وکیلی که ابتدائاً دادنامه به وی ابلاغ شده در جهت حفظ حقوق موکل خود تکلیف قانونی داشته با اختیار حاصله در وکالت‌نامه منفرداً یا با وکیل دیگر مجتمعاً مبادرت به تقدیم دادخواست فرجامی در مهلت مقرر می‌نمود تا حقوق قانونی موکلش از حیث عدم استفاده از مهلت فرجام‌خواهی در مخاطره قرار نگیرد با این بیان پرونده جهت رفع نقیصه مذکور عندالاقضاء صدور قرار و اظهارنظر مقتضی دیگر به دادگاه صادرکننده رأی ارسال می‌شود».

#### ۱.۴. گزارش پرونده چهارم: ابلاغ به وکیل دوم نیز موثر است.

در دعوی، خوانده دو وکیل دارد. شعبه ۲۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران حکم به الزام خواندگان به ایفای تعهدات قراردادی صادر می‌کند. از این رأی تجدیدنظرخواهی می‌شود. این شعبه درباره دادخواست تجدیدنظرخواهی چنین رأی می‌دهد:

«درخصوص تجدیدنظرخواهی آقایان و خانم‌ها ... با وکالت آقایان وکلای دادگستری، نسبت به دادنامه شماره ۸۰۵ موضوع پرونده کلاسه ۹۱۰۴۲۹، با توجه به اینکه دادنامه در تاریخ ۱۳۹۱/۸/۹ به طور واقعی به یکی از وکلای تجدیدنظرخواه‌ها ابلاغ شده و ایشان در تاریخ ۱۳۹۱/۹/۸ نسبت به تقدیم دادخواست اقدام نموده‌اند که خارج از مهلت بوده، با استناد به تبصره ۲ ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی، قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی صادر و اعلام می‌گردد».

از این قرار تجدیدنظرخواهی می‌شود که به شعبه ۴۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارسال می‌شود و این شعبه برابر دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۹۹۷۰۲۲۵۰۰۰۵۸۴ مورخ ۱۳۹۲/۵/۱۲ این گونه رأی می‌دهد:

«درخصوص تجدیدنظرخواهی ... نظر به اینکه تجدیدنظرخواهان‌ها، دارای دو نفر وکیل بودند که دادنامه موضوع تجدیدنظرخواهی در تاریخ ۹۱/۸/۱۸ به وکیل دوم ابلاغ و تجدیدنظرخواهی در تاریخ ۹۱/۹/۸ تقدیم دفتر دادگاه بدوی و بنا به مفهوم و مدلول ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی و نظریه شماره ۷/۹۳۱ مورخ ۸۰/۲/۳ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه، ابلاغ به وکیل دوم ملاک عمل و محاسبه شروع تجدیدنظرخواهی می‌باشد که با وصف مراتب، تقدیم دادخواست تجدیدنظر در مهلت بوده، لذا دادگاه رأی تجدیدنظرخواسته را که برخلاف مقررات صادر گردیده، به تجویز ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی نقض و پرونده جهت جری تشریفات قانونی به دفتر دادگاه بدوی اعاده می‌گردد».

۱.۵. گزارش پرونده پنجم: ابلاغ به هر وکیلی که حق اقدام منفرد دارد، بس است. شعبه ده دادگاه عمومی حقوقی تهران درباره دادخواست تجدیدنظرخواهی یک شرکت که در جریان دادرسی دو وکیل داشته، قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی صادر و اعلام می‌نماید. از این قرار تجدیدنظرخواهی می‌شود این بار شعبه ده دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۶۹۹ مورخ ۱۳۹۳/۵/۲۹ چنین رأی می‌دهد:

«اعتراض شرکت سهامی خاص ... وارد نمی‌باشد، زیرا بر اساس محتویات پرونده، دادنامه شماره ۳۳۸ در تاریخ ۹۲/۶/۲۸ به احد از وکلای شرکت که حق اقدام انفرادی داشته، ابلاغ قانونی گردیده، درحالی که دادخواست تجدیدنظرخواهی در تاریخ ۹۲/۸/۷ و خارج از مهلت تقدیم شده است. ایراد شرکت معترض به اینکه دارای دو وکیل انتخابی بوده و مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ به وکیل دوم یعنی تاریخ مؤخر محاسبه می‌شود، نیز وارد نبوده و فاقد توجیه حقوقی و قانونی می‌باشد و به‌زعم دادگاه با لحاظ مفهوم مخالف ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی ابلاغ به هریک از دو وکیلی که دارای حق اقدام انفرادی هستند، کافی است و مبنای تجدیدنظرخواهی، تاریخ ابلاغ به اولین وکیل خواهد بود. لذا دادگاه اعتراض را وارد نمی‌داند، مستنداً به ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی، ضمن رد درخواست تجدیدنظرخواهی، دادنامه تجدیدنظر خواسته را تأیید می‌نماید. رأی صادره قطعی است. پرونده نسبت به سایر دادخواست‌های تجدیدنظر مفتوح است.»

## ۲. نقد و بررسی رأی‌ها و حرکت از اصل ابلاغ به همه و شناخت اثر آن به سوی یکنواخت کردن جریان

از نظر شمار وکلا، مطابق ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی، هر یک از متداعیین می‌توانند برای خود حداکثر دو وکیل انتخاب و معرفی نمایند. همچنین است در امور کیفری که قانون‌گذار به یک وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی و تا دو وکیل در مرحله دادرسی و تا سه وکیل در دعوی که در صلاحیت دادگاه کیفری یک اشاره دارد (مواد ۱۹۰، تبصره ماده ۳۴۶ و ۳۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲). از این رو، به خلاف آیین دادرسی مدنی فرانسسه، پیش می‌آید که بیش از یک نفر، وکالت یکی از متداعیین را برعهده می‌گیرد.

در آیین دادرسی مدنی فرانسه نمایندگی دو گونه است: نمایندگی<sup>۱</sup> که در آن نماینده (مانند قیم) به جا و در جایگاه منوب‌عنه، برای نمونه به سبب عدم اهلیت او، اقدام می‌کند. در این نوع نمایندگی شخص منوب‌عنه در جایگاه دوم است و جز در فرض نمایندگی قراردادی، نام او در آیین دادرسی ظاهر نمی‌شود. گونه دیگر نمایندگی، نمایندگی در انجام اعمال آیین دادرسی است.<sup>۲</sup> مورد اخیر ظهور در وکالت وکلای دادگستری دارد که در ماده ۴۱۱ کد آیین دادرسی مدنی این گونه موضوع حکم بوده است: «نیابت نمایندگی دادگستری متضمن اختیارات و تکالیف انجام اعمال آیین دادرسی به نام منوب‌عنه است». این نمایندگی می‌تواند «نمایندگی در دادگستری» باشد یا «همراهی در دادگستری» به شرحی که در مواد ۴۱۲ و ۴۱۳ کد آیین دادرسی مدنی آمده است. قانون‌گذار فرانسوی نمایندگی از جانب هر یک از اصحاب دعوا را فقط از سوی یک شخص طبیعی یا حقوقی که قانوناً مجاز به این کار است، مجاز دانسته است (ماده ۴۱۴). این محدودیت در شمار نماینده ناظر به وکیل دادگستری است و همراهی در دادگستری از این نظر محدودیتی ندارد.<sup>۳</sup> بر این اساس، در رویه قضایی فرانسه آرای متعددی می‌بینیم که برای نمونه، سندی را که برابر آن سه وکیل دادگستری برای یک شخص معرفی شده، باطل دانسته<sup>۴</sup> و موضوع را مشمول ماده ۷۵۲ این کد دانسته‌اند که مقرر می‌دارد: «علاوه بر مندرجات ماده ۵۶، احضارنامه باید حاوی موارد زیر باشد، و الا باطل است: معرفی وکیل خواهان؛ مهلتی که ظرف آن خوانده ملزم به معرفی وکیل است».<sup>۵</sup>

به هر روی، وکیل برای این که دادرس از نام او مطلع شود، مراتب را به دفتر دادگاه اعلام می‌کند (ماده ۴۱۵). پس در حقوق این کشور، اگر یک طرف چند وکیل داشته باشد، تنها یکی نماینده او در انجام اعمال آیین دادرسی است و ابلاغ‌ها باید به او در اقامتگاه دفتر وکالتی که به

1. *Ad agendum*

2. *Ad litem*

3. CADIET, Loïc, et Emmanuel JEULAND, *Droit judiciaire privé*, Paris, Litec, 2020, 11e éd., p. 451-462, nos 489-497. Et voyez : TAISNE, Jean-Jacques et Mélina DOUCHY- OUDOT, *AVOCAT*, in : *REP. pr. civ.* Dalloz, 2012, Paris, Dalloz, p. 49, n° 365.

4. Amrani Mekki, Soraya et Yves Strickler, *Procédure civile*, Paris, PUF, 2014, p. 339, n° 176.

5. Paris, 17 nov. 1975: *Gaz. Pal.* 1976. 2. 779; *Code de procédure civile*, (CPC), Annoté par : Laurent Dargent, sous la dir. de Pierre Callé, Paris, Dalloz, 2018, p. 432.

6. Paris, 10 juill. 1984: *Gaz. Pal.* 1984. 2. Somm. 293. *Ibid.*



دادگاه اعلام می‌کند، انجام شود و حتی اگر یک طرف چند وکیل معرفی کرده باشد، خود اوست که می‌تواند از میان ایشان یکی را برگزیند و قاضی حق مداخله در این باره ندارد.<sup>۱</sup> در حکمی مشابه تبصره ماده ۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی ما، در حقوق فرانسه نیز معرفی وکیل متضمن معرفی اقامتگاه است؛ بدان معنا که به جای موکل و اقامتگاه او، ابلاغ‌ها به وکیل و در اقامتگاه وی انجام می‌شود (ماده ۶۵۲ کد).

بر این بنیاد، در حقوق این کشور دست‌کم در دادرسی مدنی، نمایندگی به معنای انجام عمل وکالت دادگستری را یک تن انجام می‌دهد و مسئله تعدد ابلاغ به چند وکیل، بدین معنا که در نوشته حاضر آمده است، پدیدار نمی‌شود.<sup>۲</sup> با این وصف، شدنی است که وکیل دیگر موکل هم فرجام‌خواهی نماید. در این باره، شعبه دوم دیوان عالی کشور فرانسه در رأی مورخ ۲۴ ژانویه ۲۰۰۸، فرجام‌خواهی وکیل دوم، پس از فرجام‌خواهی وکیل اول برای همان موکل و به همان نحو را مردود اعلام نموده است.<sup>۳</sup>

ممکن است نخستین و شایسته‌ترین راهکار این باشد که مقنن ایرانی همچون قانون‌گذار فرانسوی یک اقامتگاه را از وکلا بپذیرد و به این ترتیب به پرسش این نوشته پاسخ سرراستی بدهد. نگارنده بین راهکار را نیز از این رو سفارش می‌نماید که حقوق آیین دادرسی را مستقل از حقوق مدنی پیش می‌برد و به هر روی دادگاه و عدالت را درگیر تعدد ابلاغ به چند وکیل و مسائل این نوشته نمی‌کند.

اما در وضعیت کنونی بررسی رأی‌ها آنچنان که خواهیم دید، رأی‌های این نوشته از دو نگاه سودمند است: یکی اینکه تا پیش از بازنگری قانون، راهکاری را فراروی دادگاه‌ها قرار می‌دهد و دوم اینکه زمینه را برای تغییر قانون با تبیین ناکارآمدی رویکرد فعلی که مبتنی بر اندیشه‌ها و احکام حقوق مدنی است، آشکار می‌کند.

1. Civ. 2e, 10 nov. 1998: Bull. Civ. II, n 267. *Ibid.*

۲. در حقوق ما، درباره اصیل و نه وکیل، دو حکم ناهمگون در دو قانون آمده است: در حالی که ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی گفته است: «چنانچه در یک دعوا خواندگان متعدد متعدد باشند، طولانی‌ترین موعدی که در مورد یک نفر آنان رعایت می‌شود، شامل دیگران نیز خواهد بود» و درباره خواهان‌های متعدد حکمی ندارد، در تبصره ماده ۳۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۹۰، البته درباره شکایات دارای منشا و منبای واحد چند شاکی چنین آورده است: «شاکیان در صورتی که بیش از پنج نفر باشند، می‌توانند در دادخواست، نماینده‌ای را از میان خود جهت امر ابلاغ و اخطار، به شعبه دیوان معرفی نمایند».

3. Civ. 2ème, 24 janv. 2008, Bull. civ. II, n° 17; *Ibid.*

## ۲.۱. نارسایی تفسیر تبصره ماده ۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی برای کفایت ابلاغ به وکیل اول

ماده ۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی درباره دفاع وکیل دادگستری چنین حکم نموده است: «اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر و فرجام‌خواهی فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به واسطه قوه قهریه قادر به انجام وظیفه وکالت نباشد، ابتدای مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل محسوب خواهد شد». در تبصره همین ماده چنین آمده است: «در مواردی که طرح دعوا یا دفاع به وسیله وکیل جریان یافته و وکیل یاد شده حق وکالت در مرحله بالاتر را دارد کلیه آرای صادره باید به او ابلاغ شود و مبداء مهلت‌ها و مواعد از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب می‌گردد».

شعبه پنجم دیوان عالی کشور از این ماده چنین استنباط نموده است که اگر کسی دو وکیل داشت و دادنامه به یکی ابلاغ شد، «بلاغ بعدی ... تأثیری در موضوع نداشته، تاریخ ابلاغ همان تاریخ ابلاغ به وکیل اولیه است که مجتمعاً-منفرداً وکالت داشته است». واقعیت این است که چنین برداشتی از تبصره ماده ۴۷ درباره تعدد وکلا و ابلاغ به هر دو یا یکی دشوار است؛ چرا که این تبصره از الزام ابلاغ به وکیل سخن می‌گوید که «به جای خود»<sup>۱</sup> اصیل در دادرسی شرکت می‌کند. بر این بنیاد، می‌شود گفت رأی شعبه پنجم دیوان عالی کشور اساساً ناظر به فرض پرسش این نوشته نیست؛ چرا که به نظر می‌رسد شعبه دیوان در حال مبارزه با نوعی سوء استفاده از آیین دادرسی در این پرونده بوده است؛ یک وکیل اقدام به تجدیدنظرخواهی کرده و رأی به زیان موکلش تأیید شده و وکیل دیگر اقدام به فرجام‌خواهی نموده؛ در حالی که با انجام تجدیدنظرخواهی، دیگر موضوع از شمول صدر ماده ۳۶۷ و بند «الف» آن که ناظر به رأی است که به «علت عدم تجدیدنظرخواهی قطعیت یافته»، بیرون شده است. به دیگر سخن، شعبه دیوان در صدد بوده این مطلب را بیان نماید که اگر یک وکیل تجدیدنظرخواهی کرد، موضوع از شمول ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی خارج می‌شود و وکیل دیگر هم‌زمان با وکیل اول یا با صدور رأی قطعی از دادگاه تجدیدنظر، حق فرجام‌خواهی ندارد.

۱. عبارت «به جای خود» در ماده ۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است.

این تحلیل درست است؛ چرا که هم ماده ۳۶۷ به آرایه‌ای که به علت عدم تجدیدنظرخواهی قطعیت یافته است، پای می‌فشارد که در این پرونده چنین نیست و هم اینکه حق فرجام با اعمال حق تجدیدنظرخواهی از سوی موکل یا هر یک از وکلا، اساساً پدیدار نمی‌شود تا وکیل دوم هم بتواند فرجام بخواهد. بر این بنیاد، نقد دیگری که بر این رأی دیوان عالی وارد است، این است که نتوانسته این معنا و مقصود را بیان کند و به جای آن، به مقوله بی‌اثری ابلاغ به وکیل دوم وارد شده است. وانگهی، رأی دیوان گویای وضعیت وکلایی است که هم (به تنهایی) منفرداً و هم (به همراهی هم) مجتمعاً حق اقدام داشته‌اند. این عبارت در عرف وکلا به معنای این است که هر یک حق اقدام دارند، نه اینکه هیچ‌یک بدون دیگری حق اقدام ندارند.

## ۲.۲. اثر نامطلوب همسان دانستن وکالت دادگستری با وکیل مدنی از جهت حدود اختیارات

رأی شعبه هشتم دیوان عالی که با اتکا به ماده ۶۶۹ قانون مدنی و ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی در فرضی که وکلا مجتمعاً (به همراهی هم) برگزیده شده‌اند، اقدام تنهایی (انفرادی) و مستقل هر یک از آنان بدون دخالت دیگری را فاقد اعتبار قانونی می‌داند، نیز از این نظر قابل نقد است که میان برداشته‌های حقوق مدنی و نیازهای حقوق آیین دادرسی در موضوع وکالت، همسانی دیده است؛ درحالی که میان نقش‌های وکلای دادگستری و وکلای مدنی جدایی آشکار است. همچنین رأی شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با استناد به ماده ۴۴ مرقوم صادر شده است.

به دیگر سخن، شعبه دیوان به این موضوع که در حوزه حقوق مدنی شمار وکلا محدود نیست، بلکه اختیارات ایشان قابل تحدید و توسعه است، چندان توجهی ننموده است. ماده ۶۶۹ قانون مدنی در این باره چنین گفته است: «هر گاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد، هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید، مگر اینکه هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد. در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را به جا آورد». همچنین، ماده ۶۷۰ آن قانون در راستای ستایش همین محدوده اختیارات، به وضعیت وکالت با مرگ یکی از دو وکیل با اختیارات همراه هم چنین پرداخته است: «در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند، به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می‌شود». استادان درباره ماده اول بین چهار فرض تفاوت گذارده‌اند: هر دو وکیل حق اقدام به تنهایی (منفرداً) دارند در این صورت

اگر هر دو عمل به وکالت کنند و تقدم و تاخر معلوم باشد، عمل وکیل متقدم مؤثر است و عمل وکیل دوم فضولی می‌باشد. اگر آن دو هم‌زمان عمل کنند، هر دو معامله باطل است و اگر تقدم و تاخر معلوم نباشد، باز هر دو معامله باطل است؛ چون اصل تاخر حادث در هیچ‌یک قابل اعمال نیست. سرانجام اینکه در فرض چهارم که دو وکیل مجتمعاً (به همراه هم) حق اقدام دارند، استادان نوشته‌اند که چون «آن دو باید در انجام امر واحد با همدیگر تشریک مساعی و همفکری و عمل نمایند و مانند آن است که آن دو یک پیکر را در امر وکالت تشکیل می‌دهند و چون یکی فوت کند، دیگری ممنوع از انجام آن امر خواهد بود و مانند آن است که موضوع وکالت منتفی شده است».<sup>۱</sup> اگر هم شخصی وکالت را به صورت مطلق بدهد، گفته‌اند نزد قانون «ظاهر این است که تصمیم جمعی وکیلان را نافذ می‌داند».<sup>۲</sup> پرسش این است که آیا این نگاه به وکالت دادگستری درست است؟

به باور نگارنده، قانون آیین دادرسی مدنی در ماده ۴۴، به فرض وکلایی که هیچ‌یک از آنان حق اقدام تنهایی (منفرد) ندارند، اشاره نموده و گفته است که اگر هر دو لایحه بدهند یا یکی لایحه بدهد و دیگری حضور یابد، «برای رسیدگی کافی است». اما اگر یکی حاضر شود و دیگری غائب باشد، بدون عذر موجه، «دادگاه بدون توجه به اظهارات وکیل حاضر، رسیدگی را ادامه خواهد داد» و اگر یکی یا هر دو عذر موجهی اعلام نمایند، «در صورت ضرورت، جلسه دادرسی تجدید و علت تجدید جلسه و وقت رسیدگی به موکل نیز اطلاع داده می‌شود». به بیان دیگر، قانون‌گذار برای تحقق کمترین‌هایی که قاضی بر اساس آن بتواند بگوید: «برای رسیدگی کافی است»، حضور یکی و لایحه دادن دیگری را بسنده دانسته و با حضور یکی و اعلام عذر موجه وکیل دیگر، باز به «در صورت ضرورت»، بر تجدید جلسه رسیدگی تأکید نموده و در هر حال جز درباره حضور یکی و غیبت دیگری که اعلام نموده بدون توجه به اظهارات وکیل حاضر رسیدگی را ادامه می‌دهد، از رویکرد قانون مدنی درباره اصل یا ظاهر اجتماع وکیلان و ضمانت اجرای سنگین بطلان اعمال دوری جسته است. به هر روی، مقنن در حقوق آیین‌های دادرسی، جز برای حضور همراه هم وکلای فاقد حق اقدام منفرد، درباره فروض مهم و پرشماری حکم

۱. امامی، د سید حسن، *حقوق مدنی*، جلد ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷، چاپ چهاردهم، صص ۳۰۱-۳۰۲.

۲. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی، عقود معین، عقود اذنی و وثیقه‌های دین*، جلد ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۷۸، ص. ۱۷۴، شماره ۹۸.

ندارد و از این رو، نمی‌توان از ماده ۴۴ قانون یادشده یا ماده ۶۹۹ قانون مدنی به کفایت ابلاغ به وکیل اول پی برد. افزون بر اینکه قانون مدنی که همچون پیشینه برای قانون آیین دادرسی مدنی در تفسیر قواعد قانون اخیر مورد استناد در این رأی قرار گرفته، پاسخی به فروض زیر نمی‌دهد: دادخواهی یکی از وکلایی که هیچ‌یک حق اقدام منفرد ندارند؛ ابلاغ به هر یک از وکلایی که هیچ یک حق وکالت منفرد ندارند؛ اثر اقدام یکی از وکلا از سوی موکل بر حق اقدام وکیل دیگر در فرض حق اقدام منفرد و حق اقدام مشترک؛ آغاز مهلت اعمال و اقدامات در جریان دادرسی یا ابلاغ رأی در فرض وکلای منفرد و یا مجتمع.

در این وضعیت، یک دیدگاه می‌تواند این باشد که با وجود قانون مدنی، مقنن در قانون آیین دادرسی مدنی خود را بی‌نیاز از بیان مقررات و احکام موضوعات فوق دانسته است؛ پس بین وکلایی که به تنهایی (منفرداً) حق اقدام دارند و وکلایی که به همراهی (مجتمعاً) چنین حقی دارند، باید همچون مقررات قانون مدنی فرق ایجاد نمود. نظر دیگر نیز می‌تواند این باشد که اساساً مقایسه وکالت مدنی با وکالت دادگستری درست نیست. نگارنده به دیدگاه دوم باور دارد و مبانی سخن خود را نیز چنین تبیین می‌نماید:

نخست اینکه وکیل دادگستری امروز فقط نایب منوب‌عنه نیست؛ او برای فراهم نمودن کلیه تضمینات دفاعی و مشارکت در تحقق مفهوم دادرسی عادلانه، فراهم نمودن دسترسی به عدالت برای همه و برابری همگان در مقابل قانون، ایجاد معاضدت حقوقی و احترام به حقوق بشر آمده است و نقش‌های اجتماعی و جهانی را بر دوش دارد.<sup>۱</sup> چگونه می‌شود دست و پای وکیل دادگستری را با مقوله حق اقدام منفرد و مشترک طوری بست که نتواند به نقش خود در دادگستری عمل کند؟ بی‌گمان چنین محدودیتی نه تنها پذیرفتنی نیست، بلکه باید در مواقع شک و تردید تفسیری را صائب دانست که به این هدف و نقش نزدیک باشد نه اینکه از آن دور باشد.<sup>۲</sup>

۱. برای مطالعه در این باره ر.ک: محسنی، حسن، *نقش وکیل دادگستری در حقوق امروز*، در: با قافله عدالت، یادنامه دکتر ناصر کاتوزیان، به خواستاری دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، به اهتمام دکتر ابراهیم شعاریان، تبریز: ستوده، ۱۳۹۳، صص ۹۵۱-۹۷۴.

۲. بر همین بنیاد و همین نگاه آیینیک است که مقنن در ماده ۳۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۹ کمترین توجهی به حدود اختیارات (به همراهی هم / مشترکاً یا به تنهایی / منفرداً) وکلای دادگستری ننموده و چنین حکم کرده است: «در صورتی که هر یک از اصحاب دعوی وکلای متعدد داشته باشد، حضور یکی از آنان برای تشکیل جلسه دادگاه کافی است». پژوهشگران گستره حقوق آیین دادرسی کیفری نیز این «نکته» را تأیید نموده‌اند. ر.ک: خالقی، علی، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، تهران: شهردانش، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، ص ۳۷۰.

دوم اینکه گفته شد قانون‌گذار در مقام بیان فقط به «حضور» وکلا در دادرسی در ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی نظر داشته است نه چیز دیگر. حکم این ماده فقط در خصوص مورد، معتبر است و نمی‌شود آن را به فرض ابلاغ به وکلای متعدد تسری داد؛ آنچنان که نمی‌شود از این ماده برای موارد بالا که باز قانون‌گذار آیین دادرسی مدنی درباره آنها چیزی نگفته است، حکمی به دست آورد. بر این بنیاد، چون حضور وکیل در جلسه دادرسی مورد توجه و منظور حکم مقنن بوده است، قانون‌گذار برای وکلای همراه همی (مجتمعاً) که به شرح آن ماده برای نمونه هر دو حضور ندارند، حکم ماده ۴۴ را آورده است.

سوم اینکه هدف موکل در تعیین دو وکیل این نیست که هرگاه به هر یک که زودتر ابلاغ شد یا هر یک که زودتر اقدام کرد، وکالت دیگری منتفی شود. حتی اگر ابلاغ به یکی از وکلا صورت پذیرد و او اقدام به تجدیدنظرخواهی نماید، گرچه نیازی به تجدیدنظرخواهی مجدد وکیل دوم نیست، به خلاف تحلیل‌های حقوق مدنی، به هیچ روی وکالت وکیل دوم از بین نمی‌رود. او همچنان وکیل موکل است و می‌تواند پرونده را پیگیری کند یا لایحه به دادگاه تجدیدنظر بدهد. فرقی هم در حدود اختیار منفرد یا مجتمع او به نظر نیست.

چهارم اینکه به هر روی، استدلال شعبه هشتم در رد دادخواست فرجامی به این علت که یکی از وکلا دارنده پایه دوم است و اصل بر اجتماع است و وکیل پایه یک سمت ندارد، بسیار مناقشه‌برانگیز و قابل نقد است. چه اینکه ماده ۴۴ به شرح بالا درباره حضور در جلسه رسیدگی و انجام دفاع است و دیگر اینکه اصل بر اجتماع بودن اختیارات وکلا که در حقوق مدنی مقرر شده به هیچ روی قابل اعمال بر وکلای دادگستری نیست؛ چرا که اصل باید بر اساس یک مبنای روشنی بنا شده یا کشف شود؛ مانند اعم اغلب. غلبه در تعیین دو وکیل دادگستری این است که ایشان هر یک حق دارند از جانب موکل برای دادخواهی اقدام کنند، نه اینکه آنان فاقد این اختیارند و اصل وارونه شود. وانگهی، سوال این است که آیا وکیل پایه یک دیگر حق شکایت از رأی را برای موکل اعمال کرده است یا خیر؟ اگر اعمال کرده که چنین است، رد دادخواست فرجامی به دلیل عدم احراز سمت، آن هم به سبب اصل نادرست اجتماع، پذیرفتنی نیست و مردود است. به ویژه هنگامی که همین شعبه در همین رأی چنین گفته است: «وکیل انتخابی دیگر فرجام‌خواه یعنی خانم ف.الف. علی‌رغم اینکه وکیل پایه یک دادگستری و قانوناً مجاز به وکالت در دیوان عالی کشور بوده». اگر او دارای چنین توانایی برای مراجعه به دیوان عالی کشور

بوده، نتیجه‌گیری شعبه محترم دهم چگونه قابل پذیرش است؟ به ویژه اینکه به زیان اصیل نیز تعبیر شده است. به بیان دیگر، سمت در اینجا رابطه قراردادی است که صحیحاً واقع شده و حضور وکیل پایه دو در کنار وکیل پایه یک به هنگام فرجام‌خواهی، موجب زوال سمت وکیل اخیر نیست و هر چند مصرحاً اختیارات مجتمعاً تعیین شده باشد که در فرض پرونده حاضر چنین تصریحی دیده نمی‌شود و نیاز جامعه مصرف‌کننده خدمات حقوقی و وکلا نیز به شرح بالا، به عکس این پندار، باور دارد.

### ۲.۳. درست‌بنیادی استدلال بر اساس مسئولیت حرفه‌ای هر وکیل

به خلاف رأی بالا، رأی شعبه دهم دیوان عالی کشور مبانی استدلالی متفاوتی دارد. در این رأی قضات محترم دیوان با اتکا بر این استدلال که «به نظر می‌رسد وکیلی که ابتدائاً دادنامه به وی ابلاغ شده، در جهت حفظ حقوق موکل خود تکلیف قانونی داشته، با اختیار حاصله در وکالت‌نامه منفرداً یا با وکیل دیگر مجتمعاً مبادرت به تقدیم دادخواست فرجامی در مهلت مقرر می‌نمود تا حقوق قانونی موکلش از حیث عدم استفاده از مهلت فرجام‌خواهی در مخاطره قرار نگیرد»، صرف نظر از حدود اختیارات وکلا که مجتمعاً یا منفرداً باشد، در هر حال ابلاغ اول به هر یک از وکلا را به این دلیل معتبر می‌داند که او باید به فکر حفظ حقوق موکل خود برآید و اقدام به اعمال طریقه شکایت در چارچوب اختیارات قراردادی نماید. این استدلال از نظر اخلاق حرفه‌ای وکالت دادگستری، استدلال درست و پسندیده‌ای است. وکیل خوب کسی است که برابر ماده ۴۴ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ مقرر داشته است: «وکلاء باید پس از ابلاغ حکم و یا قرار و یا اختطاری که مستلزم انجام امر یا دادن خرجی از طرف موکل است به اسرع اوقات به موکل یا متصدی امور او کتباً اطلاع دهند؛ به طوری که تفویض حقی از او نشود». این ماده به «ابلاغ حکم و یا قرار و یا اختطاری که مستلزم انجام امر» است، اشاره نموده و ممکن است ادعا شود این امر به معنای تجدیدنظرخواهی یا اعمال طریقه شکایت دیگر است. پس، به محض ابلاغ به هر وکیل، او باید به موکل اطلاع دهد تا حق وی تفویض نشود. این سخن از این منظر که موجب می‌شود بر اخلاق حرفه‌ای وکلا پا فشاری شود، درست است، اما از دو منظر درنگ‌پذیر است: یکی اینکه از الزام وکیل به اطلاع دادن به موکل سخن گفته، نه اعمال حق شکایت به رأی و دیگر اینکه این تکلیف با موضوع نوشته حاضر برخوردی ندارد؛ چرا که موضوع این نوشته

اختیارات تنهایی (انفرادی) یا به همراه هم (اجتماعی) و کلا است و در هر حال انتظار برای ابلاغ به وکیل دیگر و آغاز شدن مهلت و موعد چندان به تکلیف کنونی موضوع ماده ۴۴ مربوط نیست. با این وصف، نگارنده اندیشه خود را با این استدلال شعبه دهم، بیش از استدلال بر بنیاد ماده ۶۹۹ قانون مدنی یا ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی، سازگار می‌داند و می‌پذیرد که از منظر اخلاق حرفه‌ای بایسته است وکیل جز به حقوق موکل، به چیز دیگری نیندیشد.

#### ۲.۴. اثر بخشی به ابلاغ دوم به وکیل دیگر بر بنیاد نیاز جدایی نگرش حقوق آیین دادرسی از حقوق مدنی

سخن پایانی معطوف است به استدلال و استناد در رای شعبه ۴۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: «نظر به اینکه تجدیدنظرخواهان‌ها، دارای دو نفر وکیل بودند که دادنامه موضوع تجدیدنظرخواهی در تاریخ ۹۱/۸/۱۸ به وکیل دوم ابلاغ و تجدیدنظرخواهی در تاریخ ۹۱/۹/۸ تقدیم دفتر دادگاه بدوی و بنا به مفهوم و مدلول ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی و نظریه شماره ۷/۹۳۱ مورخ ۸۰/۲/۳ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه، ابلاغ به وکیل دوم ملاک عمل و محاسبه شروع تجدیدنظرخواهی می‌باشد». استناد این شعبه به ماده ۴۴۷ که مقرر داشته است: «چنانچه در یک دعوا خواندگان متعدد باشند، طولانی‌ترین موعدی که در مورد یک نفر از آنان رعایت می‌شود، شامل دیگران نیز خواهد شد» و همچنین، به نظریه اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه شایسته است در اینجا بررسی شود. درباره نظریه این اداره حقوقی باید گفت که این اداره نظر خود را به شرح نظریه شماره ۲-۷/۹۳/۱۱۹۴ مورخ ۱۳۹۳/۵/۲۱ تغییر داده است که گویای اختلافی بود موضوع است و در عین حال کم بودن ارزش استنادی آن است.<sup>۱</sup> درباره استناد به ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی نیز می‌شود گفت که این ماده درباره خواندگان متعدد است<sup>۲</sup> و حکم آن بر وکلای متعدد قابل تسری نیست؛ چرا که ماده ۴۴۷ درباره حق هر

۱. نظریه شماره ۲-۷/۹۳/۱۱۹۴ مورخ ۱۳۹۳/۵/۲۱: «در فرضی که یکی از اصحاب دعوی، دو وکیل معرفی نموده و در وکالت‌نامه به هر کدام حق اقدام انفرادی داده است، مبدأ احتساب مهلت تجدید نظر یا فرجام‌خواهی از رأی هر کدام از وکلاء به صورت انفرادی، تاریخ ابلاغ رای به خود آن وکیل خواهد بود ولی در مورد وکلایی که مجتمعاً حق تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی دارند، ملاک، تاریخ آخرین ابلاغ خواهد بود».

۲. استادان در بحث راجع به این ماده از تعدد وکلا سخنی نگفته‌اند. رک: متین دفتری، احمد، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، جلد ۱، تهران: مجد، ۱۳۷۸، ص. ۳۸۹؛ شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: دراک، ۱۳۸۷، شماره ۷۴۹ و ۲۷۰، ص. ۳۴۰.



یک از خوانندگان در یک دعوا است نه یک حق که استیفای آن به دو وکیل واگذار شده است. وانگهی می‌شود ادعا کرد که این ماده ناظر به فرضی است که مواعد یا مهلت‌های دراز و کوتاهی برای خوانندگان در قانون آمده نه فرض حاضر که مهلتی یکسان برای دو وکیل مقرر شده است. شیوه نگارش برخی دادرسی‌دانان، مانند دکتر متین دفتری که هدف این ماده را «یکنواخت کردن جریان» دانسته‌اند، نیز مبهم است و می‌شود هم از آن دیدگاه اخیر را که به کوتاه و بلندی موعد برای هر خواننده می‌پردازد، دریافت. وی نوشته است: «قانون برای یکنواخت کردن جریان و رعایت این نکته که بالاخره دعوی به طرفیت همه آنها یک‌جا و در یک زمان باید رسیدگی شود طویل‌ترین موعدی که به حساب مسافت نصیب یکی از خواننده‌ها می‌شود شامل تمام آنها کرده است و همه می‌توانند از آن برای پاسخ دادن استفاده کنند».<sup>۱</sup> برخی استادان دادرسی‌دان دیگر، ملاک ماده ۴۴۷ را که به خوانندگان نظر دارد، «در موارد دیگر نیز مجرا دانسته‌اند».<sup>۲</sup> استاد شمس در پاورقی پاراگراف شماره ۱۳۸ آفرینه خود، مورد را بر اساس حکمی از شعبه ۳ دیوان عالی کشور به شماره ۹۳۶ مورخ ۱۳۲۰/۳/۳۰ بر دو نفر متولی، از این نظر که معیت و اشتراک هر دو نفر در وظایف دادرسی و طرفیت دعوا مستلزم آن است، سرایت داده است.<sup>۳</sup> لنگرودی نیز در جایی نوشته است: «ممکن است خواهان یا خواننده دو وکیل داشته باشند که حق اقدام انفرادی را نداشته باشند [...] اصلی که در این گونه موارد در قوانین ما باید رعایت شود، این است که ابلاغ باید به همه نمایندگان صورت گیرد؛ به طوری که اگر به یکی از چند نماینده ابلاغ نشود، آن ابلاغ ناقص است و اثر قانونی ندارد». ایشان به حکمی از شعبه ۴ دیوان عالی کشور به شماره ۷۹۵ مورخ ۱۳۳۰/۷/۹ نیز استناد نموده که مقرر داشته است: «با تعدد وکیل باید وقت رسیدگی (و نیز حکم دادگاه) به هر دو ابلاغ گردد».<sup>۴</sup> به بیان دیگر، لنگرودی به «اصل ابلاغ به همه» اشاره دارد که در رای شعبه ۴ نیز بازتاب داشته است. همکاران دیگری هم هستند که از الزام

۱. متین دفتری، احمد، پیشین، شماره ۱۶۳، ص ۳۸۹.

۲. شمس، عبدالله، پیشین، شماره ۱۱۲، ص. ۷۲.

۳. همان، شماره ۱۳۸، ص. ۸۴.

۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، اصول آیین دادرسی مدنی، مجله حقوق امروز، بهمن و اسفند ۱۳۴۲، شماره ۹ و ۱۰، ص. ۲۱.

ابلاغ به هر دو وکیل و آغاز شدن مهلت اقدام از تاریخ ابلاغ به وکیل دوم سخن گفته و نوشته‌اند: «این امر، از جمله به موجب قاعده مندرج در ماده ۴۴۷ ق.آ.د.م. تأیید می‌شود».<sup>۱</sup> به باور پژوهنده، همه این دیدگاه‌ها در تحلیل حاضر کاربرد دارد؛ هم یکنواخت کردن جریان؛ هم تسری ملاک به موارد دیگر و هم اصل ابلاغ به همه. بر این بنیاد، اگر هر یک از این تحلیل‌ها را پرسشی بدانیم، پرسش سوم این است که آیا اصل ابلاغ به همگان را می‌شود بر وکلای متعدد نیز گسترش داد؟

واقعیت این است که تبصره ماده ۴۷ به نوعی در راستای بیان همین اصل، ابلاغ به وکیل به جای اصیل را پیش‌بینی نموده است که شامل تمام وکلا می‌شود. ولی آیا از این اصل می‌شود دریافت که ابلاغ به همه، الزاماً باید با ترتیب اثر دادن به ابلاغ به همه وکلا همراه باشد؟ به دیگر سخن، اگر ابلاغ به همه وکلا را بپذیریم، آیا این بدان معناست که ابلاغ به آنها باید دارای اثری هم باشد؛ بدان معنا که بتوانند از جانب موکل اقدام کنند؟

به نظر چنین می‌رسد که در اینجا باید به پرسش نخست، یعنی یکنواخت کردن جریان برگشت و قبول الزام ابلاغ به همه وکلا را برابر با قبول اثر ابلاغ برای همه و لاجرم پرسش دوم یعنی تسری حکم ماده ۴۴۷ به موارد دیگر رسید.

بر این اساس، اگر شخصی دو وکیل داشته باشد، گزاره نخست این است که باید به همه ابلاغ انجام شود. پس چون چنین است، باید بر ابلاغ به او اثری مترتب باشد تا جریان یکنواخت گردد. با این وصف، میان اثر ابلاغ و اعمال حق شکایت و اثر ابلاغ و عدم اعمال آن بر بنیاد نیازهای عملی باید فرق قائل شد. اگر ابلاغ به یکی از وکلا انجام شد و او از جانب موکل، برابر اختیارات، برای مثال، به تنهایی تجدیدنظرخواهی نمود، ابلاغ به وکیل دیگر، به او حق اعمال تجدیدنظرخواهی جداگانه نمی‌دهد؛ چرا که حق موکل قبلاً در این باره اعمال شده است. اما اگر وکیل اول تجدیدنظرخواهی نمود، چنین به نظر می‌رسد که همراهی (اجتماعی) یا تنهایی (انفرادی) بودن اختیارات وکیل، تأثیری در اثربخشی به ابلاغ او در راستای اصل ابلاغ به همه و یکنواخت کردن جریان ندارد و او می‌تواند نسبت به اعمال حق موکل که همچنان باقی است، قیام کند. واقعیت این است که مقنن بر بنیاد برخی ضرورت‌ها، فقط به تأثیر اختیارات تنهایی یا

۱. افتخارچهرمی، گودرز و مصطفی‌السان، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۱، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۶، ص. ۱۹۹.

به همراه هم وکلا، در حضور و دفاع برای جلسه دادرسی در ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره نموده و از بیان دیگر موارد که وکلا حق اقدام دارند، خاموشی گزیده است. در این موارد، سرایت اصول حقوق مدنی که عواقب سهمگینی بر حقوق موکل در عرصه حقوق آیین دادرسی دارد درست به نظر نمی‌رسد؛ چرا که آنچه در قانون مدنی آمده، مقید به مهلت و مواعد نیست و دست‌پُر این است که حق اصیل برای عمل به مورد وکالت همچنان باقی است. اما در حوزه حقوق آیین دادرسی، هم مسئله سقوط حق دادخواهی یا سقوط حق اعمال طرق شکایت به رأی مطرح است که در ظرف مواعد و مهلت‌های معینی محصور شده و هم نمی‌توان پذیرفت که این حق شخصی آیینی موکل با سکوت قانون‌گذار درباره اثر ابلاغ به همه وکلا، به این راحتی از بین برود. بر این بنیاد، نتیجه تحلیل رأی شعبه ۴۹ دادگاه تجدیدنظر استان که مسبوق به سابقه در شعبه ۴ دیوان عالی کشور در دهه‌های گذشته است، پذیرفتنی و نزدیک به واقعیت حقوق آیین دادرسی و تعهدات حرفه‌ای وکلای دادگستری به عنوان همیاران دادگستری است که نقش‌های پرشماری افزون بر نیابت یا نمایندگی صرف در جامعه بر دوش دارند. بر پایه این تحلیل، هم اصل ابلاغ به همه (تبصره ماده ۴۷ و ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی) و هم اثربخشی به ابلاغ در شناسایی حق اقدام ایشان (تسری حکم ماده ۴۴۷ آن قانون) محقق می‌شود و هم اینکه یکنواخت کردن جریان که مقصود و هدف است و ریشه در منافع عمومی دارد، به دست می‌آید.

### نتیجه گیری

نقش‌های گوناگون وکیل دادگستری در حقوق امروز او را از یک نایب محض و ساده که باید از مقررات قانون مدنی تبعیت کند، جدا نموده است. او بر بنیاد نقش‌های مهمی که در اجتماع دارد، از نظر موکل و جامعه، شخصی است که مقتضیات دادرسی عادلانه و اعمال حق دادخواهی را محقق می‌کند. پس یا باید از تغییر قانون و پیش گرفتن این رهیافت دفاع کرد که همچون حقوق فرانسه، اگر کسی دو یا سه وکیل در دادرسی برگزید، با توجه به اینکه این نمایندگی برای انجام اعمال آیین دادرسی است، باید مسئولیت نمایندگی حرفه‌ای دفاع و ادعا را تنها بر عهده یکی گذاشت و نشانی او را برای ابلاغ و اقدام کافی دانست یا اینکه اگر همچون حقوق ایران کسی توانست دو وکیل داشته باشد، گرچه ممکن است حق اقدام به تنهایی هر وکیل یا حق اقدام همراهی هم، وکیلان به حکم ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی، در تشکیل یا تجدید جلسه رسیدگی و کفایت دفاع و حضور ایشان بسنده و موثر باشد، ولی بی‌گمان در مقوله ابلاغ که یکی از اعمال آیین دادرسی است، این معرفی دو وکیل، تا پیش از نگارش قانون جدید، موجب پذیرش اصل ابلاغ به همه خواهد بود.

این اصل بدون شناخت اثر، یعنی شناسایی حق اقدام برای وکیل دوم، در فرض عدم اقدام وکیل اول، تهی از هرگونه معنا خواهد بود. وانگهی، یکنواخت کردن جریان، نیاز دادگستری است که با پذیرش اصل ابلاغ به همه و شناخت اثر برای ابلاغ به ایشان، خواه با تسری حکم ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی و خواه با منطبق حقوق آیین دادرسی، میسر می‌شود.

پندارهایی که در حقوق مدنی ریشه دارد، مانند اصل بر اجتماع بودن اختیارات دو نفر، در عرف، صنف و امور وکلای دادگستری و نیاز جامعه حقوقی به بهره‌برنده از خدمات حقوقی وکلای دادگستری راه ندارد و خلاف آن مجراست؛ چراکه موضوع نیابت وکیل دادگستری، انجام اعمال آیین دادرسی است، نه عمل حقوقی بدان سان که در حقوق مدنی آمده است؛ ضمانت‌اجراهای حقوق مدنی دائر بر بطلان و عدم نفوذ و مانند آن در حقوق آیین دادرسی راهی ندارد.

با این وصف، شناخت این حق برای وکیل دوم نباید منجر به سوءاستفاده و کاربست نادرست اصول و قواعد آیین دادرسی شود، آنچنان که در رأی شعبه پنجم دیوان عالی کشور به‌درستی بدان تأکید شده است. در اینجا، بی‌گمان وکیل دوم نمی‌تواند حق دادخواهی اجرا یا ساقط شده را دوباره اعمال کند یا این که به شیوه دیگری که مخالف قانون است، اجرا نماید.

## فهرست منابع

## الف) منابع فارسی

## کتاب

۱. افتخارجهرمی، گودرز و مصطفی‌السان، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۱، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۶.
۲. امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، جلد ۲، تهران: اسلامیه، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۷.
۳. خالقی، علی، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، تهران: شهردانش، چاپ چهارم، ۱۳۹۴.
۴. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: دراک، ۱۳۸۷.
۵. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی، عقود معین جلد ۴، عقود اذنی و وثیقه‌های دین*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
۶. متین‌دفتری، احمد، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، جلد ۱، تهران: مجد، ۱۳۷۸.
۷. محسنی، حسن، *نقش وکیل دادگستری در حقوق امروز*، در: با قافله عدالت، یادنامه دکتر ناصر کاتوزیان، به خواستاری دانشکده حقوق و علوم اجتماعی تبریز، به اهتمام دکتر ابراهیم شعاریان، تبریز، ستوده، ۱۳۹۳.

## مقاله

۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *اصول آیین دادرسی مدنی*، مجله حقوق امروز، بهمن و اسفند ۱۳۴۲، شماره ۹ و ۱۰.
۹. عابدی، محمد و سمیه اکبرپورسکه، *مسئولیت وکلای متعدد*، فصلنامه وکیل مدافع، زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱۵.

## ب) منابع فرانسوی

10. Amrani Mekki, Soraya, et Yves Strickler, *Procédure civile*, Paris, PUF, 2014.
11. CADIET, Loïc, et Emmanuel JEULAND, *Droit judiciaire privé*, Paris, Litec, 2020, 11<sup>e</sup> éd.
12. *Code de procédure civile*, (CPC), Annoté par : Laurent Dargent, sous la dir. de Pierre Callé, Paris, Dalloz, 2018.
13. TAISNE, Jean-Jacques, et Mélina DOUCHY-LOUDOT, *AVOCAT*, in : Rép. pr. civ. Dalloz, 2012, Paris, Dalloz.

